



”

وقتی می‌گوییم روایت پیشرفت در سینما، خیلی‌ها فکر می‌کنند که آینده‌پژوهی و نشان دادن آینده و ترسیم افق آینده یکی از رسالت‌های مهم این عرصه است. ولی بخش مهمی از قضیه که می‌خواهم عرض کنم، سر یادآوری و نوآوری است و برمی‌گردد به گذشته

برود در خیابان ماشین بهش بزند بمیرد. حتما حسن اول نمی‌میرد. باید برو دآب بخرد. این می‌شود قصه. اما روایت می‌تواند از توی ماشین شروع بشود می‌تواند از دیدن نگاه آن فروشنده روایت کند. می‌تواند مرگ را شروع کند بعد برو داینور. جان مایه‌اش همان قصه است و این است که برای مخاطب جذاب می‌شود؛ چون نحوه داستان‌گویی است. روایت به نوعی نحوه قصه‌گویی است. سؤال این است که آیا قصه پیشرفت را داریم در ایران می‌گوییم؟ یاداریم عکس پیشرفت را نشان می‌دهیم؟

اما من سؤال دیگری دارم؛ آیا پیشرفت و توسعه را دانش‌کده‌های علوم انسانی ما می‌توانند تعریف کنند؟ که ما از سینما و تلویزیون توقع داریم که به تصویرش بکشد؟ می‌توان قصه گفت؛ ولی باید توجه کرد که هنر، برزخی است بین حس و تجربه، علم و فلسفه و عرفان. هنرمند وقتی می‌تواند پیش‌تازی کند که تو بهش مواد خام بدهی. به شرطی که بهش یک چیزی بدهی که روی آن فعل و انفعال انجام بدهد. الان شما یک بچه مسلمان را پیدا کن که بیاید پیشرفت را تعریف کند یا توسعه را تعریف کند؛ هزار تا ابهام داریم در این مفاهیم. در علوم انسانی به شدت مشکل داریم. آقا

از انقلاب کمونستی تا به اصطلاح آن مقطع داریم خیلی عالی است و اصلاً قابل مقایسه با غرب نیست و روسیه خیلی رشد می‌کند و خیلی توسعه پیدا می‌کند. تا ماجرای چی اتفاق می‌افتد؟ ماجرای سفر آمریکایی‌ها به کره ماه. اصلاً می‌دانید که هنوز هم چقدر حکایت دارد و مثلاً می‌گویند آرمسترانگ اولین کسی است که رفت روی کره ماه. خوب آن کسی که فیلم می‌گرفته از اولین قدم آرمسترانگ آن کجا بوده؟ مثلاً از این بحث‌های اینطور می‌کنند خیلی چیزهای جالبی می‌گویند. کاری ندارم ولی خب می‌خواهم این را عرض کنم چه راست چه دروغ، آمریکایی‌ها همین آپولو جنگ را برد. یعنی ورق برگشت. با وجود اینکه اولین انسانی که رفت فضا، یوری گاگارین روسی بود. پس روایت پیشرفت خیلی اهمیت دارد.

اینکه گزارش شلیک موشک داده‌ایم تاکنون، مقدمه بوده است؛ یعنی اینهایی تأثیر نیست و ایجاد و توسعه می‌کند و کم می‌کند تا ذهن تصویرسازی کند. وقتی می‌گوییم روایت پیشرفت در سینما، خیلی‌ها فکر می‌کنند که آینده‌پژوهی و نشان دادن آینده و ترسیم افق آینده یکی از رسالت‌های مهم این عرصه است. ولی بخش مهمی از قضیه که می‌خواهم عرض کنم، سر یادآوری و نوآوری است و برمی‌گردد به گذشته. یعنی مثلاً وقتی می‌خواهی بگویی ایران الان به بالای مدار ۷۰۰ یا ۷۵۰ کیلومتری زمین رسیده است؛ باید اول یک کارشناسی بیاید و مدارها را توضیح بدهد حداقل. جاذبه اتمسفر و اینها را توضیح بدهد، بگوید تا ۲۰۰ کیلومتر چطور است و چه موانعی وجود دارد، ۳۰۰ کیلومتر ماجرایش چیست و همین طور تا برسد به قصه بالای مدار ۷۰۰ کیلومتر. اما ما اینجا فرد را می‌خواهیم که رویش فکر کرده باشیم نداریم. یعنی ما موشک را با همه فراز و فرودهایش فرستاده‌ایم رفته در مدار ۷۵۰، ماهواره‌مان دارد عکس می‌گیرد ولی نمی‌توانیم قصه‌اش را بگوییم.



در تعریف می‌گویند روایت، یک قصه مرکزی دارد که به هیچ‌عنوان پیچ و مهره‌اش قابل جابه‌جایی نیست. یعنی باید حسن راه بیفتد برود از در مغازه آب بخرد